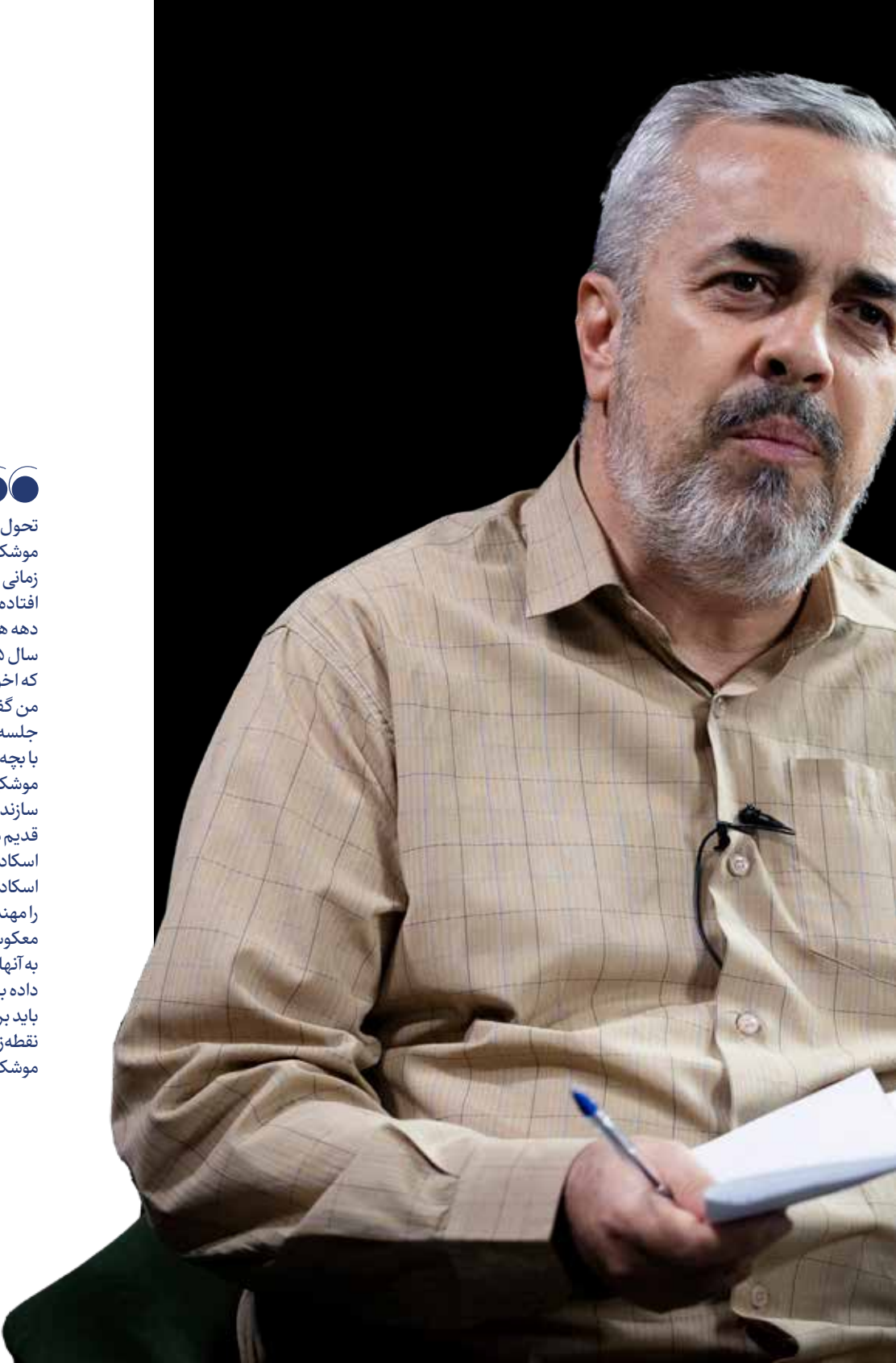




فقری (افشردی)

شخصیتی برادران شهیدش می گوید

باقری‌ها



تحول در حوزه موشکی چه زمانی اتفاق افتاده است؟ دهه هشتاد. سال ۸۵ بود که اخوی به من گفت که جلسه داشتیم با بچه‌های موشکی. البته سازنده‌ها که از قدیم موشک اسکادسی و اسکادسی را مهندسی معکوس کردند، به آنها فرمان داده بود که شما باید بروید دنبال نقطه‌زن کردن موشک‌ها

می‌شود که می‌بیند دور و برش همه مین است. می‌گوید آقای فرمانده دسته و آقای فرمانده گروهان قرار نبوده بیاییم اینجا و جواب می‌شنود که شناسایی انجام نگرفته است.» او توضیح می‌دهد: «اطلاعات عملیات وظیفه‌اش این است از جایی که به آن می‌گویند نقطه رهایی و می‌روی که به دشمن بڑنی باید بدانی مقابلت خاک است؟ خاکش چه خاکی است؟ رس معمولی است؟ صخره وجود دارد؟ رمل است یا صاف است؟ نفر اطلاعات عملیات باید به شما بگوید که مقابلت قرار است با چه چیزی مواجه شوی؟»

او ادامه می‌دهد: «بعد وقتی عملیات شروع شد، توپخانه‌ای که می‌خواهد با تو مقابله کند چه جنسی دارد؟ خمپاره ۱۲۰ دارد یا ۱۶۰ مثلاً. اینها را از کجا می‌شود فهمید؟ مقداری را می‌توان از تصاویر هوایی فهمید که نیروی هوایی ارتش این کار را انجام می‌داد و بعد فرماندهان باید روی آن تصاویر کار کنند. اما عمده این کارهایی که گفتم وظیفه اطلاعات عملیات است.»

احمدحسین تأکید می‌کند: «پس اینها، یعنی اطلاعات عملیات تأثیرات بسیار فوق‌العاده‌ای می‌گذارند در روند عملیات‌هایی مثل فتح‌المبین که منطقه بسیار وسیعی بود و بعد باعث آزادسازی خرمشهر می‌شود. همه هم ذیل فرماندهی شهید حسن و به

در کنار شهید صیاد شیرازی و محسن رضایی درباره عملیات بیت‌المقدس حرف می‌زنند. محمد هم این‌طور بود و اهل حرف زدن نبود.» او داستان دیگری از فروتنی حسن تعریف می‌کند: «هر موقعی از یک نقطه به نقطه دیگری می‌خواست برود و جابه‌جا می‌شد، به راننده می‌گفت این بسیجی‌ها را که کنار جاده پیاده در حال تردد برای مرخصی ... بودند همه‌شان را سوار کن تا ماشین پر شود. بعد اشاره می‌کرد که مثلاً کولر را بزنند برای بچه‌ها.» او خاطره‌ای از گفت‌وگوی حسن با یک بسیجی نقل می‌کند: «یک روز یک بسیجی را جلو سوار کرد پیش خودش. حسن ۲۶ سالش بود و آقایی که سوار شد محاسنش کمی سفید شده بود. تا سوار شد شروع به صحبت با او کرد و فهمید که مشهدی است. پرسید برای کدام لشکری او اگفت ۵ نصر. گفت فرماندهات کیست؟ گفت می‌گویند حسن باقری است. بعد حسن از عملیات فتح‌المبین پرسید که مثلاً چه کار کردید و غذا چه خوردید و چطور استراحت کردید و بعد از عملیات چه کردید و... همه اینها را از او پرسید. حتی زد به بحث سیاسی که اگر آمریکا آمد خلیج‌فارس چه می‌کنی، این بنده خدا هم گفته بود می‌رویم می‌جنگیم. یک ساعت در ماشین بود و موقع پیاده شدن اصلاً نگفت

سیار.» احمدحسین ماجرا را شرح می‌دهد: «دختر بزرگ حاجی آمد و به من گفت که همسرم و پدر را بردند کلانتری. رفتم دیدم که حاج محمد صاف ایستاده است داخل و سرگروهیان هم از آن طرف داد و بی‌داد می‌کند و یک سروان هم مسئول پاسگاه است. من هم که رفتم داخل فهمیدم ماجرا چیست و شروع کردم که جناب سروان اشکالی ندارد و ما برویم و به او اشاره کردم و بالاخره گزارش رد نکردند و گذاشتند بیاییم بیرون.» او نتیجه می‌گیرد: «می‌خواهم بگویم که اخوی ما از زبانش در نیامد که در گوش گروهیان یا حتی آن سروان بگوید که من سرلشکراین مملکت هستم و چه کسی هستم.»

بازدهم: فرشته باقری به مثابه میوه زندگی محمد

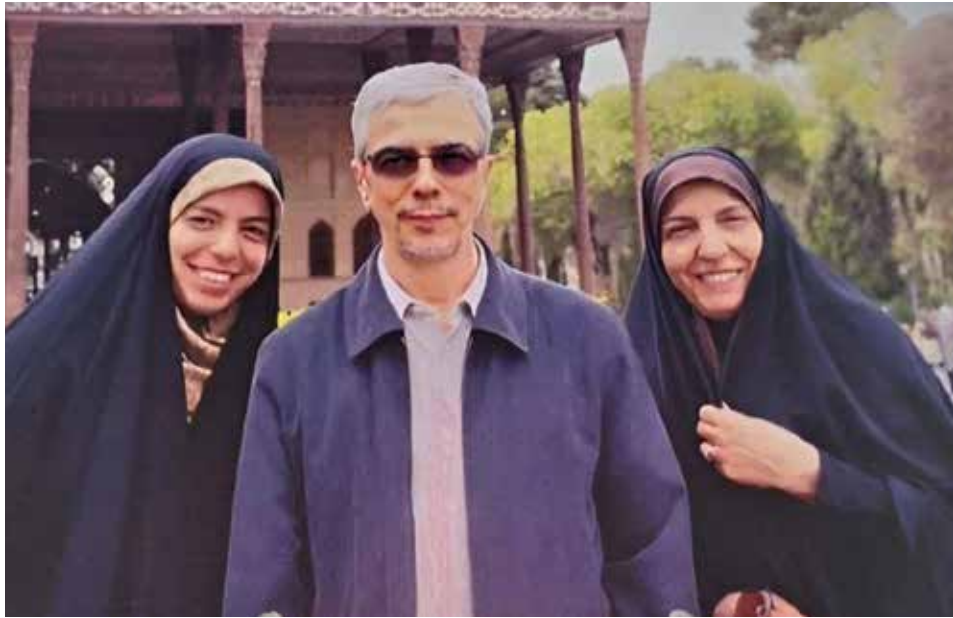
احمد حسین از فرشته، دختر محمد هم که در جریان حمله رژیم صهیونیستی به همراه پدر به شهادت رسید، می‌گوید: «فرشته هم چنین شخصیتی داشت. با آن سابقه خانوادگی خبرنگار دفاع‌پرس بود. همکارانش بارها اصرار کرده بودند که حداقل یک روزهایی ماشین مؤسسه نباید دنبالت و به منزل برساند، حتی یک بار هم نپذیرفته بود. همه را با مترو رفت‌وآمد می‌کرد.» او ادامه می‌دهد: «مردم به آنچه آخر زندگی



از کسی می‌ماند توجه نمی‌کنند. مثلاً کسی نمی‌گوید فلان ماشین و فلان خودرو از فلان آدم باقی مانده است. واقعیت هم بر همین استوار است. هرکسی بزرگ‌ترین میوه زندگی‌اش اولادش است که باعث می‌شود نسل بعدی هم به همین خوبی دریابد. این از هنر شهید محمد باقری است که اولادش این‌طوری تربیت شده است. اخیراً نامه‌ای از دست‌نویس‌های فرشته پیدا کردیم که خطاب به شهید حسن عمویش نوشته است که من دوست دارم یک خبرنگار در تراز شما باشم و آخرش نوشته است که به نظرت می‌شود من هم شهید شوم؟ خلاصه آدم شاد و بانشاطی بود.»

دوازدهم: سنگ بنای تحول در حوزه موشکی

احمدحسین در این بخش از گفت‌وگو، از تحصیلات محمد می‌گوید: «حاج محمد باقری یک فرماندهی است که بشدت اهل کتاب خواندن است. با کارش مرتبط است. شهید محمد باقری به جهت پیگیری‌هایی که داشت، دانشجوی فنی پلی تکنیک بود. یک ترم می‌خواند و به انقلاب فرهنگی می‌خورد و بعد می‌رود سراغ دروسی که مرتبط



ویژه دفاع مقدس

با جنگ است. مرتبط با موضوعات نظامی است.» او ادامه می‌دهد: «هشت سال جنگ را شاید منهای یکی دو ماه، در جبهه بوده است. بعد از جنگ می‌رود سراغ دروسی که به درد مدیریت نظامی می‌خورد و هر فعالیتی که انجام داده، مرتبط با موضوع مدیریت جنگ است.»

احمدحسین از نقش محمد در تحول موشکی می‌گوید: «تحول در حوزه موشکی چه زمانی اتفاق افتاده است؟ دهه هشتاد. سال ۸۵ بود که اخوی به من گفت که جلسه داشتیم با بچه‌های موشکی. البته سازنده‌ها که از قدیم موشک اسکادبی و اسکادسی را مهندسی معکوس کردند، به آنها فرمان داده بود که شما باید بروید دنبال نقطه‌زن کردن موشک‌ها. در جایگاه جانشین دوم ستادکل نیروهای مسلح، می‌گوید باید به فکر نقطه‌زنی باشید. بعد می‌گوید بروید سراغ زدن اهداف متحرک. یعنی از نقطه‌زنی اهداف ثابت عبور کرده و به نقطه‌زنی اهداف در حال حرکت مثل یک ناو جنگی بروید.» او ادامه می‌دهد: «اولش کسی به فکر ساخت این‌طوری نبوده است. زمانا جنگ که همه پی خرید بودند چون وقتی برای ساخت نبود. اواخر جنگ هم فقط توانستیم راکت بسازیم. بعد از جنگ هم کسی خیلی به فکر نبود تا اینکه شهید محمد باقری در اواسط دهه هشتاد مطرح می‌کند.»

سیزدهم: حسرت و افتخار

احمدحسین با حسرت و افتخار می‌گوید: «ما هم دوست داشتیم برادرانمان بودند و شاگردی آنها را می‌کردیم، اما به خاطر کشور و ملت و جمهوری اسلامی همه وجودشان را گذاشتند. هم شهید حسن و هم شهید محمد.»

احمدحسین از وفاداری محمد به ولایت فقیه و ماجرای قبول ریاست بر ستادکل نیروهای مسلح هم می‌گوید: «در ارتباط با پای کار بودن و گوش به فرمان ولی فقیه بدون شهید محمد هم همین بس که سال ۹۳ به من گفت موقع بازنشستگی‌اش فرارسیده است. از سال ۵۹ تا ۹۳، ۳۴ سال سابقه داشت. گفتم واقعاً؟ گفت بله. می‌روم دانشگاه امام حسین تدریس می‌کنم. یک دوره‌ای هم دانشگاه تربیت مدرس درس داده بود.» اما این برنامه تغییر کرد: «یک هشت‌ماهی گذشت از این صحبت‌ها و دیدیم که شد رئیس ستادکل نیروهای مسلح. گفتم حاجی چی شد پس. شما که می‌خواستی بروی سراغ تدریس و دانشگاه و... گفت که حضرت آقا نظرش این نبود. گفت آقا من را خواست و فرمود که شما را برای ریاست ستادکل در نظر گرفته‌ام. گفتم سردار رشید، آقای شخانی، آقای رحیم صفوی بهتر هستند، آقا گفتند نه فقط شما. پاسخ دادم که آقا اجبار است؟ آقا لیخند زدند و گفتند اجبار نیست اما در شما متعین است و به همین دلیل پذیرفتم.»

احمدحسین، محمد را این‌گونه توصیف می‌کند: «یک فرمانده اولاً باید دقیق باشد. اهل مطالعه باشد. مردم‌دار باشد. ورزشکار باشد. شهید محمد به سلامت جسمانی‌اش خیلی اهمیت می‌داد. دو بار آرتروگرافی انجام داد به خاطر فشارهایی که تحمل می‌کرد و هر دو دفعه دیدیم که الحمدلله تمام رگ‌هایش باز است و هیچ گرفتگی ندارد. هفته‌ای دو جلسه ثابت ورزش می‌کرد و هفت صبح سرکار بود تا هشت شب. روزی ۱۳ ساعت متوسط کارش بود. عمده جایی هم که برای ورزش می‌رفت تپه‌های پارک لویزان بود. من هم چند باری همراهش بودم و دیدم که محافظانش سربالایی نمی‌توانستند ادامه دهند اما حاجی بدون مشکل بالا می‌رفت.»

او از رفتار مهربانه محمد هم می‌گوید: «خیلی اهل حرف زدن و تذکر دادن نبود و کمتر نصیحت می‌کرد. رفتارش، صداقتش، اعمال سیاست‌ریزی در خانواده، زیانزد بود. مثلاً با تحکم و مهربانی و از در دوستی، یک رفتار اشتباه در خانواده را تصحیح کند.» احمدحسین برای حسن ختام، داستان دیگری از فروتنی محمد نقل می‌کند: «دو سه روزی بود که حکم ریاست ستادکل شهید محمد آمده بود و ما فکر می‌کردیم که مثلاً این دفعه که محمد را ببینیم، تعداد محافظان بیشتر خواهد بود. یک روزی آخرشب بود که رفتم به منزل مادرم. دیدم جلوی در یک فردی ایستاده است که انکار برای اهل خانه غذا آورده است. رفتم چلو و دیدم که شهید محمد است. گفتم حاجی راننده و محافظ کس؟ گفت که بی‌خیال این چیزها. این را که فهمیده بودند، از دفعه بعد تعداد محافظان شد هشت نفر و دائماً دو نوسان بود.»